

ظفر نامه امیر تیمور

بازدید شد
۱۳۸۱



بی ۱۶

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب: ظفرنامه تیموری		
مؤلف: شرف الدین علی یزدی		شماره ثبت کتاب
موضوع: حالات امیر تیمور		۵۴۹۸
		۲۶۱

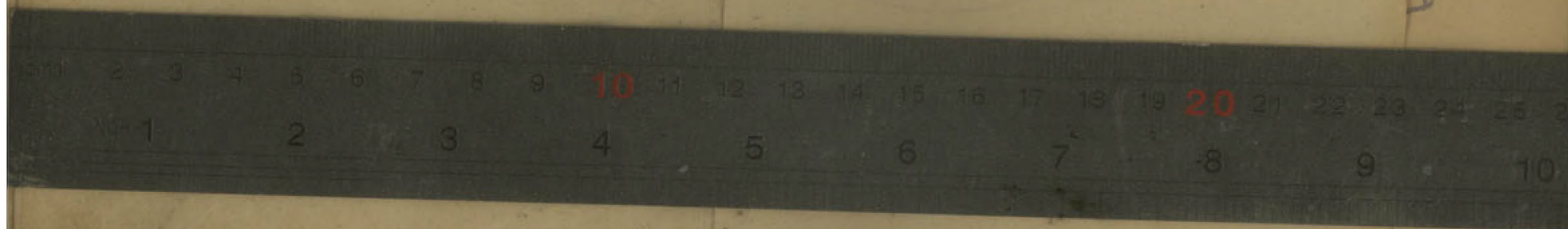
بازرسی شد
۶۳ - ۶۴

بازدید شد
۱۳۸۱

نقلی - فهرست شده
۲۶۱

{۷۳۴

کتابخانه
۱۸۷۱



خطی - فهرست شده
۲۶۱

استبصار اولی الامر و الاصرار بود ذکر مجلس عظمای مجالس و حکایات امجاد و اما در عصری بعد
عصری شود و بشریح مجلس افعال و شریای اساطیر این آری و اشعاران هر زمانه هر یک از آنکه در زمانه
بود تا بود و بهر حال گفت و گو: فروغ مجالس بنام گو: نکردند و این رسم فرخنده این: بود و سرای دولت
جان کنیز تا در مردن گشت: فرومایه و در زندگانی: نمکنند و یکس کرد که گشت: ازین زمین نامرده
اگر کسی زندان آید: کد نام گو: اندر یاد کار: و نه درین حال: **بیت**
سعد و مایه گو: نام غیر هر که: مرده است که نامش گوی: و صدق این ساق حال دولت صاحب
شمار از زمان است که نسبت به بداجند سلطنت و بادشاهی از فضل اعلی در نوشت قبول بی
شقش با علی معایج کال و سید بغایت تصوی و اندر اقصی خود انجاسین و انکافین سخن برده
هر کس از حقیقت آن آگاه گشته حل بر کلف و تصدق و بخور کند موقوف بر دیگر مقدمه چندست
که همین آن از سعادت توفیق نامو است و ما توفیق الایمان علی ملک و اینه انیب
نکته دیگر و ترتیب مختصر برات از شماتت حقایق برده فایده خندان ساق
بنام مستشعانی فسیام معارف و تحقیق می رسد که مراد از رفع عادت یون و یلکار و مرتبه
رست تعالی و نقدین و چون دانت چون و صفات برود از حسن مدد و نیت و عظم و طهر
از عرض و غیر و بتکلیف معرا و غیر است و در معانی قدیم انبیا و صل علیهم الصلوات و السلام
بکرامت اولاد الذریت انبیا هم انکبات و الحکمة و البصیرة اختصاص یا فخر داه نمایند که خدای
سوی خالق انبیا اند و چون در اصول عقاید و مشق بوده اند چنانچه نص شرع و کلام و ادب و عبادت
و نوکاد و اندکی و چنانکه است و ما و بی اید از هر چه و میانی آن قبول الیقین و لا سفر و
ان فخر نموده لیکن چون مقتضیات اسماء الهی مختلف و متقابل افشاده و حسب کتاب
عقل و در هر بر این وادی من بر آن توان کرد بد و در هر عصری سلطنت بعضی از انبیا
برین و ظاهر می باشد و در این انبیا و خصوصیت کال بوده و در ضمن هر یک از انبیا
مقتضی علی انبیا می بایست و چون امر با مع انبیا و صل اند و حکم از فصل میری فی امر
که هر چه است که از اوقات و لا برقیف و مناسبت و متابعت و قوت ایمان و صدق
فی نبی و هر یک و مقرر است که از خصوصیت هر یک از انبیا که افضل و کمال است
و مستحق به ده کاه و در العالم و اقل العالم و اما کاهان و کاهان و اما کاهان و کاهان

شماره ۱۳۲

خرد ساقی دخی معانی یکی
 عرش بدین کونه عرش کان
 شیر عنایت وزید کرفت
 بنکام دولت جو از داد
 نصاحب قران قصه آغا ز کرد
 چو دین هر عین سعادت نهاد
 چه از مصر و شام و جزا ز هند
 جنسش پیغوه با رخ رسید
 تخت آن زمین اعلی است بود
 بهر کار رسید بهر سو گذشت
 عهد خسروان جهان چاکر ش
 دولت نام و آقا بش غلام
 چای و غنودگی که او غنای
 بهر روی مری و غم و غم خوش
 نه امضای دلش بر بخش خیر
 هر جا که از لطف کردی بکار
 ملک شعله زان کشور و خوشی
 چشم از روی جیح کردی کار
 و کرد و کردی دم به عالم د
 کس خط و فرمان و سر نهاد
 جدا کرد و قاج و دیکر نهاد
 سر از زمین شدی و
 تاه و
 د و

نوازنده ساز نرم نسروش
 دل کام یام پس ورد جان
 خم و سطر تاج نصرت بش
 دلم من اندیشه پرواز داد
 که آن شاه دین و ادبستی ستان
 بمردی که دست و عالم کشاد
 حیران چه نوران چه جوی و چه بر
 بکشی ستانی چو لشکر کشید
 جهان کشیکه کرا تا کمران
 شاید داد او فر و زکشت
 شدن سر فزان و در او قدرت
 زمانه مطیع و بهایش بکام
 یقینش قوی بود و پیش دست
 بگرد و هر از داشت و درک خوش
 تدبیر کاری که روی نمود
 ارا از نودی و زان بوم راه
 قوه از کین سایه انداختی
 مدتی هم رخسار خود شد و ماه
 لافش و زانندیش کس نکست
 همچون قلم تیغ بر سر نیافت
 بهاد شاهان آفاق پالشت
 بهر که از ویند یا
 سر کجی اندی
 و کیش و
 بر عالم نهاد از تپا



شار

توانا و دانا و کشور کشای
 بنای و تحقیق جهان تان با د
 و از طلوع آن بر سعادت و بر حقیقت و بیای صالحه که اشارت حدیث صحیح
 بظاهر پیوست و بعد از خواب قاجاری نهاد که تو بنای خان شایعین آیات الدنیا
 بود و قصه آن در مقدمه مسطور است و حق شد که کتب و کتب قاجاری نهاد که انوار سلطنت
 خافین منور کرد اند و بعد از آن از میان آنار عدل و انصاف و داد و اخلاص و بختان و روس نماید
 از مشرق و غیر و زری ظهور با غا ز نهاد و زمانه از و نورس و ر و بخت زبان نبیت بجوای
 زهی خوابی که تعبیرش تو باشی
 خوش آیت که تعبیرش تو باشی
 بهر کجا از فرجه این بخت داری چو قناری باید که سپهرش بر سلطنت عفت و قلم و اهر چه
 نود و آشتی شود و کتی افروز و از اشارات طالع مسعودی چون صیغ صادق روشن که کسیریشانی
 عارفان قریب طلوع صبح و دلش روزی که در خرم تر از عید و نوروز و تحقیق این سخن است که چون
 در و تبع و قاع سلطنت و در بانی خلافت و جود مبارک آن حضرت شاس و بنیاد دولت و دو دمان
 ثابت دکان سماجیه قران آخر آن زمان بود و در طالع جهان بنیادی هر آینه ثبات و استقرای ثبات
 افسان و اساطیر و اوضاع عالم از انقیاس و انقلاب چاره نیست حکمت با هر یک از اینها و انصاف
 الا درین که در کارخانه تکوین و ایجاد نفس کجا حوادث جهان کوی و مسافر با لایست و چنان قصصا
 فرمود که طالع عیونش بر چو باشد که بنایش منافی انقلاب بود و بعلی به این صنعت و به چندیات
 که ثبات در عنصر ثبات بحال و منسوب و در فیکات از سیارات بر محل و جیدی با آنکه از روح و منقلب
 خانه حاکم از محل واقع شدن و از غایت ثبات در عنصر انقلاب و دلیل از این قوی تر بر استمرار و استقرار
 مسویریت چه نه اهل تحقیق مقرر است که نهایت طالع صغیر و ذات که باصل خود معاق توانند
 چنانچه از آنرا در نظر اسما چندی تفاوت و تفاوت روشن میگرد و اول و الاخر و الظاهر و الباطن
 و هو کل شیء علیهم فاین مقتضات لطیف غریبه بوضوح پیوست که از برای طالع حوادث کوفی آنچه
 زان ثبات و دوام مطلوب باشد و موافق تر بر چو جیدی تواند بود و نهایت صدق این دعوی انصاف
 ابق از ظاهر اسرار و مقتضات عرف و منزله قرآنی است و شایسته می توان نمود **نقطه**
 مرز باید که بر تو اندر **دونه** عالم بران سپهر صیانت **بالماس** حرکت کمر هفت شده
 کرد و در هر چه **لا** بهر طالع فرخنده بهر جیدی اتفاق افتاد و سماج جیدی که علی مطابق
 لکث او است چه تر که کوی است از کواکب سیاره بکسب نسو به در هم بود که هنگام و لا

ثانی بگویند عینه و موافق سینه آنحضرت عظمیای خواهد کرد چنان باز از شروع و در آن کشید
مصرع کان نه بجهت که پایان و نگاری دارد و باز او را در ایجاد این حضرت پنج چشم آید
از مشاهده آن روشن است و نه بواسطه ایجاد از دیگره یا راستی است و هر دو يوسف ظلمتی مصر ملک
سلیمانی را تبعاً مانتا از همی و نه از آن عیسی است و دیگر از اخلاق مصطفوی و آثار ابدیات و بجا است
مرتضوی علی المصطفوی و علیاً الصلوة و السلام هرگز نگردد و قار است
نخست دوات شریفین صورت بشری بشارت الله کوی که حتی جسم سلطنت بنامی که با آنکه
در حسن سیرت و نقاد سر برت لغت معاشرند بر ابطار او را در آن شریف بقید بی او در الحید
مطره داشته بلکه در کمال علم و کم از آری صدوق حسناته لایستات القرین بظهور هر سائیان
ذات ملکی معافان جامع اصناف خصال و کمالات و منبع انواع فضل و مکرر است
شعر ابکی فاضل خصه و فینه بالسیف و القلم الفضل الساکی الذوق الذری خافا جوده
نقص مختص بالبحر و الاطلاق ذهن و فادش در دوازده قایق و اسرار و فتن کاز از تهاضی و لولم
شمسه نان و دای شکلی که از کشف خضیات رود و بی مصلحات امور کاشف حق نور علی
نظم ملک سیرت صوفی ناب و کل پیرا هوش مغرور از آید بشود زبانه استری و
که زایش نکرده از آن باخبر زبان مجربانی که چراغ ملهم توفیق است چون کا و تیر چینه از آن
بسیار استیحا و شمس سازد روح از نیل که مکرر منزلت اندر خدیجه کج
و چون بنیان که هر افشانی که معایج غزای فضل و احسانت در وقت بحر آبار استان علم با قلم شاهان
افتد عقل و آله شده و دین بماند حیران دل متورشود و قوت روان باریان شعر
اداکال فالدر آئین منظم و ان خط فاضل اشیای الباع النعم بکل لطیف کلام بجام آثار که
شرفات قصصش بکاتبان و القلم و میا سطر و زینت خوی است ای حسن خط در قرا و ادبی
سلطانی از اوصاف تو خیز زنگاری برد و دیوار روزگار به یار بجوهر صوفی کاشته حاجت
نه بیان نیست **مصرع** لا یحتاج الصباح الصبح و حیرانه مکرر صوفی در بطون ادواق
مضاحف و مجلدات قرآنی و در متون کتب و در روح البروج مغرور و افرا مغالی و معانی جمال کال و فی
ذلک قلت ای المناضون بنظر دین و ران اطراف و اکاف عالم بیکر و صوفی جلیق داده
شعر لایح بعد المعاینه مکرر و در اوصاف این سر فراد که هست آفتاب از صفت بیابا
و هر چند در محقق است که **نظم** مکرر و مکرر بماند غصص صلی کن طرازی کای و دوش

خطی

११

آقا چون قلم بنفش نهاده از صفات محمدی آقا نشینان باریجات شست که بزرگ القاب می آید از تسبیح
یا بدستاید **ج** چو صفت ذات شریفش کند زبان قلم عجب مدد که آید چو از وزاید
عرف جبین آفرینش و در شش دیده اهل الش و بیش خلاصه کارخانه ایجاد و کنی صورت لطیف
و دست آرام از ارحمن **نظم** روان کشته فغانش بر مهر و ماه **ن** نشانده شاه و ستانده کا
که در کمان و بخت مهان **ب** بر تاج و کمان و شاه جهان **د** و در ملک سلیمان خاستی
سلطان زمین و آسمان **نظم** المظفر علی الاعظم **م** مظفر به تبارش سید المصلین **م** مهرانا الما و الطین
المظفر بانظار المظفر المظفر **ن** المظفر علی الاعظم **م** المظفر علی الاعظم **م** المظفر علی الاعظم **م** المظفر علی الاعظم
نظام الله تعالی **ن** مکرزیه ماکمل که وسطا طه و فاضل علی المالحین **ن** و از فاضله و احسانه
و زبان قصه که بخششها نمی بد **د** و از بهر و رایت فرودند **د** یکی دولت سرای ملت آرات
یکی شکوه ملک از عدل و راست **ا** از آن کت آتش سوزند **ج** و زین ناستم شدن و احسان
از آن شده خانه درمکه بر تود **و** زین ملک سلین کت معمور **ن** شکست آن یک ستار و جیبتی
و زین یک دین اهل درستی **د** شد اسمعیل از آن کت قربان **و** و ز اسمعیل این قربان سر و جان
زین بای که در آن بخش عالم **د** حروف ابر ویم زان و انجام **م** میان ابر ویم زان اسم امین
دو چشم حاجت کشته و روشن **ج** جهان نای ازین نام بلندست **ن** بر هر سلطنت ز و ارجع دست
که بر زنده زبان حال و مقال صفاد و کارهای این کفنا هرست **نظم**
خدا یا با هرست نظر کرده **د** که این سایه که بر خلق گسترده **د** دعا گو این دو دم بند و آید
خدا یا تو این سایه پاینده داد **و** چون بیکر آنکه بر میان میان بر داه و جواهری مغاخر و متاخر **نظم** حضرت وضع
کرده مقال میبویست غنائ قلم بسبب ثبت اخبار و آثار بر صاحب قرمان کنی شاه العاقای **ی** یا بد
و بخت کینست طهر و وضو این تالیف و طریق بسط و تحقیق آن باز نموده می شود و می آید العون و الیا
آنکه حمید محمد کفنا **نظم** رضا نص این تالیف و ذکر مرتبه چند که بیان می آید است
ابا و **نظم** یا ربیع مغاخر و متاخر حضرت صاحب مغاخر و جوی که سوزده آن شکل شده و بی غیری در آن
بزیادتی و نقصان به بعض خواهد رفت از سایر تالیفات از باب دولت و اقبال و احباب غلت و بیادله
که شد و زمان و متاخران بنظم و شروسته اند و تباری و غماری و در ملک بیاد کشیده بسته کو بریزت
مغصوب است یکی و نور فایده کو بر نفع جوهر و بخش تر میوه کرد و در و ستان صفای این فی و شایسته
نصایح هر یک با نامل تا نامل توان جیده آکا **ن** کشتن است از غریب احوال و عجایب اتفاقات تا شایسته

که در حق اطلاق احکام تقدیر بر قیاس و لطایف تدبیر است مرتب شده باشد که هرگاه استقامت
 الواح ضایع بر آن اهل کاست و دانش را مآقی بود صواب نماید که هنگام وزیدن ریاح دولت و فرصت
 در تحصیل مطالب علیّه تکمیل مراتب سینه چهره را بی ضایع بدان توان دید و گاه خوب بنگار بنگشت
 در پس و نشسته از مضائق احوال و خطرات بحر نمودن از طواری احکام روزگار و عکس تدبیر می نمود
 مشاهده توان کرد **بیش** جز عکس دای اهل سعادت کان می آید که چهره نماید در و طفر
 و چون حضرت صاحب قرانی از بسطه تاسیس کاخ سروری و ملک ستانی تا غایت تفریع شرفات قصر
 سلطنت و جهانانی معظلات امور را مجموع بنفس و جان خود الشان میفرمود و با آنکه تمام ممالک
 اسلام از ایران و توران جولانگاه بیکران فرمان حضرت شده بود هر چه علی بنش در هیچ حال از
 توسیع دایره حکومت و تنسیع عرصه ملک بشی یا روزی غافل و زاهد می نمود و ناسود داشت
 بود که ازین ستم لشکر کشی و کشور کشی بپس برادشاهی و فرمانروایی میزد و با سلطنت
 روی زمین هم در آستانه سفر دعوت حق بلا حاجت نموده و تحت شاهی بخند تابوت رحمت ناستایه
 الهی بدل شد و زاده جمیع با نوار از حیره و از قضاوت بدایع و قایم که آن سوره کتی ستان
 را روی نموده و آن مقدار کار غریب و اتفاقات عجیب که بر پادشاه و زمین و دیوار استاتین آن صاحب
 قران سعادت قرین ترتیب پذیرفته از هیچ نامدار بهر اقدار اناساطین برادرین و عطای ملکوت
 کامکار عشر عشر آن مری نیست **مصرع** و آنکه گوید که هست کونای و تفریق دیگر زمین جز قیاس
 قضایا و باز نمودن نفس و قطعی آن جویان کیفیت هر قضیه و تنبیه از جوی که وقوع آن تنفیسی
 که درین هیچ طفر الزام رفته در هیچ نوع از تواریخ ملک متقدم و متاخر اتفاق نیفتاده با آنکه
 صاحب منظومه ترکی گفته که بعضی از غریب امور که آن حضرت بنفس مبارک تصدیق آن شده بود نکند
 که بسط تحریر در آید که شاید که مردم بعد ازین باور ندارند و جمله تکلف و تصلف نماید و بدین سبب
 بسیاری از بدایع و قایم و محاربات که آن حضرت را در ایل احوال دست داده و گفته اند و هر که از بدایه
 تا مطلع این کتاب بظرف آینه و تدبر در آورده و از طواری و نظایر و احوال و واقعات باشد متنبه و اند
 که اختصاص او بدین دو فضیلت که اشارت بدان رفت اتم است و اقی و در این اصلا شایسته تکلف
 و سخن آرای نیست **نظم** بحال خرد آنمیش بود که همواره در فرستایش بود
 خرد زان حکمت کزین بی عمار بماند خود سخن و آینه را و برت سیم جلوه صدقت
 و راستی و درستی قصص و انجاس حضرت صاحب قران را در سفر و در راه طایر آیهاب عالم از سادات

و علما و فقها و اهل فضل و دانش از نجیبان یاغور و دیوان خرمی ملازم می فرزند آمد و موارد جمعی از ایشان
 بهر چه فرمانت قضایایان سر چه و وقوع می یافت از سادات افعال و اقوال آن حضرت و واردات احوال
 ملک و ملت و از کان دولت حد حقیقی نموده با اعتباری تمام قلی می کردند و حکم خان بود بر سبیل نایک
 که هر قضیه و حالچه در واقع شده باز نموده شود بی تصرفی در آن بر نایاق و نقصان تخصیص در برابر است
 و شجاعت هر کس که اصلا مراعات جانب و ممانعت کرده نشود خصما و رنجش است و صراحت آن حضرت
 تعلیق داشته باشد که در آن هیچ وجه مبالغه نرود و هم با شمارت علیه آن حضرت اصحاب بلاغت و برهان
 آنرا کسوت عیان و شایسته نظم و نظم و وسالت تالیف می کشیدند همان شرط که در صراط آن رفقه
 بود و بکرات در مجلس عالی بیع مبارکی و مساندیدن تا و توفیق تمام بصحت آن حاصل میشد و بدین قیاس
 منظم ترکی و مؤلف فارسی هر یک از ان شمل و عظمت احوال و اوضاع آن حضرت رقم زده ملک
 نظم و تالیف شده بود و بعضی ازین دکان در کاخ عالم پناه مستند شد وین تاریخ آن حضرت
 شده در تنبیه و تحقیق آن سعی بیعی نموده و فضلا سخن برده از در بل ترتیب و رعایت ایشان نظم
 و بر ترکی و فارسی مرتب و نگاشته و بر دخته بودند و چون درین کتاب که سبب تالیف و کیفیت
 وضع مقدمه و معالشی در باب مستحق و یافته نیت بیان بر این مقاله رسید حضرت سلطنتی
 که خامه تجدد درین مجال بدکر القاب مجسته دانش فامرکت الشافی که بذات شریف در جمع و تری
 این تصنیف از اول باز میفرموده است از دیاد و تضاعف پذیرفت و مجموع نسخ مذکور از منظم
 و مشور ترکی و فارسی از تمام ممالک طلبه است جمع آمده بود و آمازه نهاده و هنگام توجه مبارک
 بر آن مشعل خورشید به طایفه مردم از خواننده و دانان و نویسندگان و در حاشیای جلال است ملاحظه
 از ستر قیاس و لطایف با قامت و طایف خدمت قیام می نمودند نجیبان ترکی دان و سخن دانان فارسی زبان
 هر یک نسخه از قصص می خواندند و در هر واقعه جمعی که گاه وقوع آن حاضر بوده اند اوضاع آنرا چنانچه
 برای العین دیدن بوده در عرصه می داشتند و بعد از اطلاع بر بعضی نسخ و تقریر ارباب و توفیق و خبرت
 و کمر استسکاف و استفسار بغیر و قطیر از آنچه خاطر خاطر آن حضرت بصحت و راستی آن جز می نموده
 بزبان دوزخ را کثرت را دا فرموده و نویسنده کان بید نکات در می آید و بدین و بیکر از آنرا با زحمت اند
 تحقق و مقرب می گشت و اگر جز وی در عهد ابهام و اشتباه می ماند غافل می ماند نسخ و دروایان
 واقع می شد در سل و رسایل با طراف ممالک ارسال می رفت و از معتمدان صاحب و توفیق که در آن
 قضیه اعتمادی برین ایشان بسته بود استفسار کرده می شد و بدین طریق قصه قصه تحقیق می نمود

در مجلس جمعی از علمای می نشست چند نوبت باز خوانده نصیحت می یافت چنانچه جمع این تاریخ دمشق وضع در آن
 ویران و هر قصه در محل مناسب که تالیف کباب عبارت از آنست مطلق از حسن الشافعی و سایر
 خاطر قضاوت اخضررت و بعد از آن در مجلس فرمان بنیامری که در آن گرفته سمیت تحریر می پذیرفت و دیگر
 بار در مجلس عالی شرفی صغایر نوشتند اول و ششم اصل رجوع غنوه در نصیحت آن مبالغه با قضا المعاییر
 می رفت و اصلاحی که خاطر جمعی از آن می شد و چون امر باجبال استال چنان بود که هر چه در
 مسوده اول که در مجلس معنی قلمی می شد و جمیع بهمان ترتیب نقل کرده شود و اصلاحی که در اصل قصه
 بگویش واقع نگردد و در آن سواد التزام رفته که در هر واقعه جمیع جزئیات آن تا ذکر اوقات رگوب
 و نزول در اسما و تعیین منازل و تعیین مقام هر مقام و احوال و در هر واقعه می نمود و در هر
 آنچه تاریخ حلق داشت باشد تکلیفی در بنیامری که در شریف باطل می نمود و از وقوع تکرار در هر یک از
 انا که از دست دبلاقی چندان رفت مگر در اشعار که تکرار در آن می نمود و در آن می نمود و چون حوادث
 و وقایع ظاهر بود که هر یک از این حقیقت می بودی احوال حضرت صلواتی می نمود و یا در حکایتی چند
 احتیاج است بنابرین دلیل در آن شرح کرده می شود و هذا الوفیقا لا با لله علیه توکلت و الیه انیب
تاریخ امیر قزغین چون قزغان سلطان خان بن یسوع اعلی خدیو سرسخت و کینه
 و سبعا به موافق توقیل و در اوس جنبای خان بهر سرخانی قرار یافت دست تسلط و تعذیر می کشاد
 و بای طبعی از خاد عهده و ضعف بیرون نهاد و ائمه باقی مع الکرم و لا یسقی مع الظلم علیه و آله و سلم
 ظلم او بجا آمدند و مردم از نکایت پیدایش بفقان چه سیاست و چه بکار اطمینانست چنانچه امر الویران
 که بقریب ای طایفه استی هر کس از غایت و هم در خانه خویش سرهم و صیبت بجای آوردی و بعد از آن متوجه
 اوشی بنی **تاریخ** و پس چون آن خبر و سخت گیر **تاریخ** زمره سرسرا سر آمدنفس **امیر قزغین**
 که از غنایه امر و عهده و فاسق او به بیعت با بعضی امر الویران جنبای اثنای غنوه یا غنی شد و در سالی
 سالی جمیع و ترتیب لشکر مشغول کشاد عزم بخار به او کرده و قزغان سلطان خان چون فاق شد با لشکر
 متوجه دفع او گشت و از جمله که در شرف در جرای قریب دینکی بتاریخ سندست و در بعضی و سبعا
 اثنای بخار به افتاد و امیر قزغین را چشم زخم رسید بدین چشم او بزخم تیری که از نهضت قزغان سلطان
 کشاد یافت بر می شد که از بدین زمانه و شکست یافت و قزغان سلطان خان بطرف قزغین باز گشت
 و در آن زمستان سربهای عظیمه شد و اکثر جهاد با یان لشکر اقلین گشت و چون قزغین قزغان خان
 اطلاع یافت لشکر جمیع آورده روی همت بدفع او نهاد و در حقیقت شوق و در دست سبعا و در بعضی

ما او جنگ کرده و ظفر یافته اودا از میان برده است و مدت سلطنت قزغان سلطان خان در مازندران
 و ترکستان چهارده سال شمسی بود و بعد از آن ملکش تحت تصرف امیر قزغین درآمد و دانشمند اعلی
 که از نسل او کردی قاتل بود بخانی هرگز نید و بعد از او و سال او را شوق تعاد کرده و بعد از آن قرار گرفت
 میان قلی اعلی بن سور غلبن و دواخان را بهر سرخانی نشانده **تاریخ** شاه کی بهر سرخانی نشست
 دست در وجود و فتنه بخار و دست **تاریخ** با همت و حوصله دیبا شک **تاریخ** بار خست او مرتبه کرد و دست
 و مدت سلطنت او ده سال متناهی شد و امیر قزغین به خط ملک و تدبیر امور و تسبیح مصالح سلطنت
 و اسعاف و علاج و هر چه می بینید می نمود که انا در معاشرا و طراز تواریخ سلاطین رفیع مقدار زیاده و کس
 خصایا را پسندیدن اس و بسا چه ماکر ملوک کرد و در اقتدار **تاریخ** چنانچه دردی شملش در و نهاد
 حیل و خردمند و کینه **تاریخ** ستره را زبان عدل را سواد از و **تاریخ** خدا را فی و خلق فشنود از و
 بروی کار فرزند آنا مرشد دست به ظلم و جلیقه شوش هر چه چنانچه در عیشی بود و باقی جمیع ستمیست
 ساحت می کسی بکام منافقت و غرایب شیر **تاریخ** هر خوش می که اهل جهان فوشت بود
 آن دایک لطیفه قصا کرد و در کار **تاریخ** محتاج بود ملک بهر اینچنین **تاریخ** آخر مراد ملک رو کرد و در
 به جاده قوی و شریعت و نهال مستقیم و طریقت لایحه قدیر بود و صادق در و وضع و شری
 فی در پیش غریق نعم و شمول کرم و از معضات امور که در ایام او وقوع یافت آن بود که
 لشکر کشید بدین جهت مذکور شرح این حال بهر سبیل اجمال گشت که چون بعد از وفات
 در تخت ایران از نسل سیکر خان با د شاهی و شوکت نادر قزغان استقامت می نمود

يك جمله ديگر مي گفتم كه ايشان بفرمايد مشغول شده اند امير مسعود را ايشان افتاد و دروازه را بسته اند
 و شيخ حسن از عقب ادي را ندانند حال از حسن اتفاق كه دولت محققيت عبارت از انانتي شخص هم از ايشان
 ايشان شمشير بر پهلوي شيخ حسن چوري فرمود چنانچه از آن جانب ميروند آمد و در زمان جهان
 تسليم كرد و با امير مسعود بدلي گفته بود كه اگر من درين كار نازگشته شوم توران هرگز
 قاصداً توقف نميابد و چون شيخ حسن هر دفعه فالي كه خود زده بود سرش فرو مي گذاشت امير مسعود
 بنا بر وصيت شيخ رو بگر نهاده و سپاه ملك پس از شك تن غالب گشته تباع اشقام در سر بدلا
 بر كشته ميروند نهاده و غنيمت فراوان بدست ايشان افتاد و ملك بعد از وصوله ميروند چون بنفقه سپاه
 خود پرداخته و جمع ديگر ميروند كه از ايشان كسي بقتل نيامده بود اما بچه را كه امير بخواند خلع
 و غير دري از خزانه مطهر بن شاه قاض العزير از جبري قاضت سعادت و راست آمد چون مقرر
 صورت بگذاشت و فتوحات نامحسود بهر ايت مقام و دست نموده نهاده اقبال او نشو و نماي بگذاشت
 ار در هر اوي دماغش بجا نمرود و با عجب آنرا كه بديرفت و با آنكه آيا واجدا و در مجموع از
 كان چنگيزي و سلاطين امير ايشان بجليت هلاكت كرده بود و در استغفار از
 چون بچسب نوبت در فتح جسر است نموده و بگذاشتند و در يك زمان خاليه
 فرمودند و در انداخته و شور و غوغا نداشتند

بيا فرمودند آنگاه و چون از ايشان مقامت و بر ديار امير
 در بانه جمعي از مشايخ عظام جام كه با ملك حسين قراي سبي
 نيت و اندي نوذد ميروند و در غن و فساد و از او شكايه

و چون خواجها پدي و ستمش و امير و بجا پدي و امير عبدالله پسر ابو ساهان بدخشان جمع آمدند
 و با اتفاق دوي توجه به صوب هرات و در دند و چون از خبر ملك حسين رسيد امير اخرا با سيمد سوار
 بخبر گيري روان ساخت كه تا آنجا كه تواند رود و بگفت احوال باز داند تا كه بگفتن سوزد كه لشكر جغتاي
 از آن عبور نموده است صاحب توقف كند و سبك باز كند و چون امير اخرا از آن مرعاب بگذشت و گذشتن
 لشكر توران زمين از جغتاي محقق شد روان مراجعت نموده و پسر ملك حسين آمدن عزيمت **نظم**
 فراغ سپهر دانا تر كان رسيدند ز توران بايران سپاهي گشيد با لوت كار و ساز بس ۱۵
 بگردون گردان برادره كمر د تو كوي كه كرده بغرمان دمي هر ملك توران را غني تهي
 ملك حسين پسران سپاه و اعيان و اشراف ملك خود را جمع كرده صورتها و قاعده بطريق مشورت
 با ايشان درميان نهادند **نظم** سپاهي بايران پسران رسيد كه از گردشان بشنيدند بايد
 گروه هر جمله كو شك كند كه له سيل سر اندر شيب خستين ملحات چنان كرده ترك
 پس آنكه نهاده ز فو كدر ترك اصحاب ملك زاهر پي ناي روي نموده و چون سپاه توران هم بعد
 زياده بود و هم در جنگ صحران ايشان و لوت ملك نارمانا كه لشكر ميروند به جده او با چنان
 هزار سوار بود و ده پانچ هزار سواره و ملك بخشي است كه از ايت با حصار و كوچه باغ بنا سازد
 كه در آن شهر بخون و خوف كند و بخانها از جبر كرده و با جرم و ايران قرار گرفت كه هر در ظاهر شهر روي
 بدوستان خود و در مقابل و مدافعه نموده بگذاشتند و از جانب شرفي پس از پاي مرغ ناگهستان
 ديوار را بكشيدند و خندق فرمودند و اسباب و ساز حاربه و مقابله از شهر سر و برده جنگ را
 آماده كند و ملك حسين مردم خود را بر بريد و بكار هر پي ميگرد كه **نظم**
 بگويد و در جنگ مرده و دار سده انديشه از لشكر پي شيار دل و زور و زهر بكار آوريم
 جهان را در دست و قار آوريم و امير قزوين با سپاه صف شي انداء در باستان در مان بگذاشت
 نزد كد و در ديد بكار خان و امير و بجا و ستمش و ديكر امرا پس از شنيدن در دامن كار و زكا و بيلاوي
 پشت بلند بر آمدند و لشكر ملك را بنظر اصيله دادند و امير قزوين فرمود كه ايران با جنگ رسوم
 در بر و بكار دمي اندازن بلكه او بخيار كرده لشكرش رو پشت خود گرفت و در دشت پي آنكه
 حكام جمله و اميرش ايشان را بركاوي بايد آمد و سپاه ماسرني ديكر انكروني افنا طوع كند
 بر چشمه اي ايشان خواهد داشت و متابع خود را بلكه در چيله و از اينجا بشكر كه خود باز كشته فرود
 آمدند و در ديد بكار صفها را كرده دوي جلالت شهر نهادند و چون بگريه رسيدند امير قزوين بفرار

[illegible][illegible]

چو انداختی و بی بود استوار - شد که بماند چو در بر قرار - القصه حضرت صاحب قرآن
فرموده بطریق جفا با لای آید چنان رود روان شد چون در جفا تابعدا شد و نزل کرد امیر چاکر را جمع
شکر اطراف فرمان داد و ایستاد ای ایستاد و توبه شمرند و سیاه آن نواحی را از سلطه و زور غرض هم
جمع آورده روانه اردوی هلاک ساخت و طوقه عالم جان بدلان گشت تا فتنه لشکر بجای نرسد چاکر
و چون زبانت حضرت شهادت کرد که در این راه رسید هیچ یک از ایشان با خود و در قمر مرز و صوبه نماند
الفاظی که با یون بر سر نهاد و سعادت و شرفی متارفت را از کشتید و چون از آب پیوسته بود و چون
موضع خلوتی بود که حضرت در کشت حراره لقا به کیم که با یون بر سر نهاد و سعادت و شرفی متارفت را از کشتید و چون
در کشت و کشته بود و شایع می شد که ای یون و شایع می شد که حضرت صاحب قرآن کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
با لشکر و سپاه و دیگران از آن حضرت استعما و با شد و چون در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
و از این یون و کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
شایع می شد که ای یون و شایع می شد که حضرت صاحب قرآن کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
تو شرف و زور و خشم بد کشت - کیم که کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
میر و جهان را را می کشند - و امیر و شرف و زور و خشم بد کشت - کیم که کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
آنان که کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
چاکر و شایع می شد که ای یون و شایع می شد که حضرت صاحب قرآن کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
در انداختن جای شستن نماند - تمام موضع آب شستن نماند - تمام موضع آب شستن نماند
چنتی که می نمود و عتبه اقبال حضرت صاحب قرآن کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
انسانی نبود - کیم که کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
حضرت صاحب قرآن کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
چون آمدند و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
چون ایشان را دیدی هیچ کس را کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
کریه و شهادت و کیم که کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
فغانی نماند که کیم که کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
آنکه طرف حمله آوردی سیاه کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
و شکر کردی سیاه و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد

شادان شادان و شاه خوان - چون بران هر صاحب قرآن - کیم که کشته شد و در کشته شد
نماند و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
باسم خانی و صومر که کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
بسر محمد صاحب قرآن کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
تا از اطراف و جوانی کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
و سوره نماند که کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
سیاه و چون در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
که در آن شادان و شادان کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
تا از هر دو جانب حمله کرد و کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
بیار و کیم که کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
نماند و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
چرا که کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
که از هر دو طرف حمله کرد و کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
کیم که کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
مصران و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
کرد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
هر دو یکبارگی از هر دو طرف حمله کرد و کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
چنانکه در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
لشکر حضرت قرآن کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
برای و کیم که کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
برای و کیم که کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
حمله که در آن نماند و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد
یکی را شرف و کیم که کشته شد و در کشته شد و در کشته شد و در کشته شد

و نیز به واسطه قلم اعتدالی جدا می گشت تا اگر غایب بود روزی هر یک دولت که پای بسندت نامی
برای بدست می کردی اینست آن حضرت بخت بسیار توان داد و از بدو ای قبا السحر جلالت حال
توان کرد و از بدو بخت بسیار آن دو تخت هلال در تن ملک و سلطنت از قفس جان در روز و در ترفی
بود تا او را و کفر و آتش نماند که در ششده جاعلی بخت می نمود و محسوس می نمود چنان بود و در کمال
که بدو خود را گشته بود پیش از دانی تمام بافتند علی ملک با وجودی که در میان آن ششده اعتباری
نماند و از ششده است افعای او است آن تو قفس جان از راه سوابق پیش او پای از جاده سوانت و دعا
حضرت می صاحب ترفی می نمودند سر پلیمان و نصیبان و آرد و دانی می شد و شکر می کرد از انجمن
گروه یاد جان در دست و در جوی با دست با معینه رستار و در کمال قوی از سپاه بکار و از آن طرف
آب که در کمال اندک و در جوی می رسید علی ملک و از آنکو بود و غیره عباس و جمعی دیگر از اماران و شکر
فرمان و که از آن که گشته بخت حال را تحقیق نمایند و فرموده که چون مشاهده تر نشی و بدیدند
در میان آن که آن گروه که دیده اند از شکر او باشند و در کمال محبت و معنی می کردند
و چون ایشان بر جسد فرموده روان گشته آن حضرت بکلیس علم دولت امیران میرانشاه او میر
خارجی سیف الدین را با جماعه اهل لشکران از عقب ایشان می رستاد و چون فرموده اند پیش قدم بود
از آب گذشت و سپاه باغی رسید و در پیقی می رست که لشکر تو قفس جان اند و خبر فرمود از حضرت
صاحب کران بملات و نیز جنگی که عادت و بشوق ایشان بود و مقدم می رستادند و جانشان در کمال
جسارت از جنگ بر نهاده شده و صفای آن صفی در محلی بر تعریف که در جبهه گشته و در دایره ایشان
تاخته می رانان که در جنگ و در انداخته شدن آن صفی در محلی بر تعریف که در جبهه گشته و در دایره ایشان
طرح و هر چه چون ملک اندر آمد سپاه - یکی از کشتی را آمد سپاه - که از آن دور و محسوس می نمود
جهان شد و که در دایره قبرا - و چون امیران از جانب از آن جنگ و در جبهه گشته بود و در
جای تو قفس ایشان در وقت جنگ گشته بود و آب که در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
چهار کس از ایشان گشته شده و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
زلف و دایره آن شکستی بودی و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
در پای و در دایره آن شکستی بودی و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
چون زلف بیان شکستی که عادت - تا چند کتی هر اهل هر شوی - و در آن استامیران و در جبهه گشته
باسپاه و در جبهه گشته از آب که گشته و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در

جوت با نوری که کار در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
پای قمر از جاده رفته و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
و بسیار از ایشان در دست می کرد و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
و توفیق می نمود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
حق و جوت و چون امیران سپاه محالف دایره می رستاد و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
لذا کان ممکن و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
توفیق می نمود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
جست چه بود که در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
مسلمانان بر کمال و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
و بیان و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
کامکار و گشته و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
طرح و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
گروه و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
ایشان گشته و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
و از آنکه میرانشاه از آب که در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
شعاع و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
لطف و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
طرح و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
شرف و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
آنکه قاتلان و قتل و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
آقای قاتلان و قتل و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
بای تو قفس و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در
مستام آن اهل و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در جبهه گشته بود و در

مقدمه در ذکر بعضی انبیا و سلاطین که کتب حضرت صاحب فرستاده
موقوفست بر آن **و الله المستعان و علیها التکلیف**
چون فایده از علم تاریخ و الفتن خواهد بود و وقایع گذشته است سمع میمان سخن درین فن تا اول
غلو فایده تواند بود که است حدیث از اخبار و طایفه بعضی موزع در باب آخر پیش سخن گفته اند
و چون بیان آن به سبیل تحقیق نه به طیفه از صناعت و در نقل اقوال مختلف و اشارت
و همین آن فایده چندان تصور میسر آن کرده در کتب و علم اعراض از آن ولی نماید آنچه بشهادت
ذو عدل سرع و عقل ثابت است و در صدق آن شک نیست که غیر از الله تعالی هیچ هستی
از خود نیست و هیچ حق جز خود ندارد و مایه ای حق جل و علا که آنرا عالم گویند یا سرها جمیع اشیاء
از بسط و مرکب علوی و سفلی مخلوق و از فرج اوست سبحانه و چون مقصود اصلی
درین علم ضبط الحوائج و اوضاع نوع کراری است چنانچه ایمانی بآن رفته فتح باب قصه
و انبیا از خال آدم که او البشیر است علی نبیا و علیه الصلوة و السلام خواهد رفت و در آنجا

و الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقين
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
در سوره بقره انبیا و در سوره آل عمران و سوره قمر
و از واجد جمعین و سلم سلیمان
کبریا و قیادا ایما ابد
آمین

